

تاریخ

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تاریخ

مؤلف:

موضوع:

شماره اختصاصی: ۸۶۲ از کتب اهدائی: ۲۱۱۳۴۶

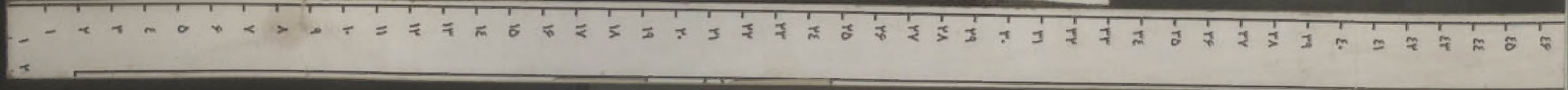
شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۳۴۶

۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

۹۶۲  
۲۱۱۳۴۶

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۹۶۲





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

میں

[illegible]







انفاق افتاد و حافظ ابو الهلال همدانی را ولایت میکند که چون امیر اوستین هم بخوار رجستان در پی دوست  
حضرت امام حسن علیه السلام ملک ذوالخطن بر سر برآمد فرمود که ای ابا اناسر اشیا را میان خودی  
دقه که ششدهان مثل او ندیده اند و مستحقان نامند و بخوار رجستان در پی دوست  
او را بقیع و قلع اهل عدوان و طغیان نام زد فرمود و در جری پیلان جانب بین و بیگ پیلان طرف دنیا  
مواظقت او اختیار کند و در تاخت و غلبه دست نداده و مراجهت نمودی و در شیبی متوجه حضرت  
و بارگاه سعادت گشت که موسی بن عمران در آن شب وفات یافت و کسی بن مرمر در آن شب غرق  
با حمان گدازه یک پل آن قضای کلی گدازه در آن شب واقع شده بود نام بود و در بعضی نسخ چنین مسطور است  
که بعد از آن ایام بر کلمات خلق با آن جناب بیعت کردند و در برخی آن گشت جناب است که پیش از تقرب بر بیعت  
بیعت اتفاق افتاد و مختصر بنده و لغتند که در دست امارت در داخل متابعت و بیاعت او و در  
بن سعد بن عباد اضراری بود در آن چون قیس گفت که بیعت میکنم با کجای خداوند عزوجل  
سنت حضرت خیر البرا را و بیعت با اعدا حضرت امام حسن علیه فرمود که جهاد با مخالفان و امثال آن  
داخل کتاب خداست و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است که بر خودان بنی حنیف مردم استدلال  
کردند که نور دیده رسول جلال و تبار و بخوار رجستان در پی دوست  
حضرت امیر اوستین علیه و بیعت خلاف با ولد و شید او آگاهی یافت و شیا که بن قیس را بر نیابت  
خویش در شام گذاشته باشند هزار مرد و عزم ملک عراق عرب روان شدند و حضرت امام  
بنی حال اطلاع یافت با جمل هزاران کس از کوفه بیرون آمد و بیعت مسافت کرده بدین عید از حرم  
فرمود و در آن موضع فرمان داد تا قیس بن سعد با و از ده هزار سوار نامند و در مقدمه لشکر  
و در تاراج آتش کوفی مذکور است که چون حضرت امام حسن بن علی با طایفه بر رسیدند در  
در طایفه موضع قی قف فرمود تا جرایب را با آن خاصه آورده شدند و در حرم آن زمان منزل و در  
در میان آنجمن نمران بسیار و شایان را در بیجا و تعالی گشاده فرمود که ای ابا اناسر شما را  
شرط کرده ایم که در صلح و بیعت متابعت من کنید بجای که در جزا و کلال و در کفر و کینه هیچکس  
در عالم بعض و عدوان نیست و از شرف تا غریب عالم و در بیعتی شایان یافت که آن را و کوه است  
خاطر من باشد و جمعیت و الفت و امن و سلامت و اصلاح ذات البین و در من و در ستران تفرقه  
و بیشتانی و خوف و دشمنی و بغض و عداوت نیست و السلام و است از بعضی آن کلمات دانستند که  
با معایر صلح کرده تا که خلافت خواهد بود و بعد از آن خواج گشته باید که یکی از آن شخص  
مجموع بدو خود کافر گشت با جملة خوشر و غلبه خلافتی بر تبه رسید که قصد امام حسن نمود  
و جامه بر تن میان کشی با سر ساختند و بساطی که بر آن نشستن بود و در پی و دند و کثر لشکر  
متنقیق گشتند و حضرت سنا عده این حال بنود فرمود و احوال و لا فوج الا بالله العلی العظیم

و آن کثرت آن سخنان بشیمان گشت و در تاراج او حقیقت سلطنت است که چون خبر شد حضرت امام حسن  
علیه السلام بعد از رسیدن عراق عرب گدازه عبدالله بن عامر و آن پیش فرستاد چون حضرت امام  
حسن بن علی بن ابی طالب با جمعی آگاهی یافت بخوار رجستان در پی دوست  
بر صفات احوال اصحاب خویش ظاهر و لایح دیدن بن برین بنا خطبه گدازه و دشتای آن فرمود و با آن  
بنامید کرد و بدین کینه هیچ مسلمانی نیست و بنابرین اعتقاد در هر من ملاحظه میکنم که اگر آنجا  
در آن لشکر بزد و دینا گدازه اند و من شخصی نیست که مردم با ما مری که خلاف طبع ایشان باشد تکلف  
کنم بعضی از لشکر بانیان که مذهب خوارج باشند گشتند که از حسن که کفر بن من قبله و طایفه با آن کثرت  
نکرد و جامه و سیل آنجناب را غارت کردند و در آن دوش مبارک آنحضرت کشیدند و آنحضرت را  
خویش سوار شد و ناکه که کفری در پی خود همان کجا اندید و پدید آمدن و در قبله حفظ و جایت آنحضرت بود  
شرقی همان از وی بان داشته و امام حسن علیه کجای سوار شد و در آنشای راه شخصی از خوارج  
که اهل عراق بن قصد مدی می گشتند و وقت فرصت برخی با آنحضرت زد و عبدالله بن حنظل و عبدالله  
بن طلیحان آن ملعون را که گدازه گشتند و آنجناب در بن و در آن بصرای بعضی سوارین قتل فرمود و در  
بعالجر زخم اشتغال بنودند تا شفا یافت و در بن ایشان معاویه را با بد سید و قیس بن سعد را  
که از قبل امام حسن بن در آن موضع بود و عاصه بن قیس و عبدالله بن عامر بن قیس بن سعد را  
امام علیه السلام بن جنگ از شمشیر بر زمین فرمود و چون تلافی فی یقین و وی بنی دین عامر فی یاد آورد  
که ای اهل عراق من مقدمه سپاه معاویه را و غرض من بخوار رجستان و معاویه را بجای کفر و ولایت  
ایشان است اکنون اسلام من با محمد بن علی امام حسن بن علی را بدو گوید که عبدالله تا جمل سو کند  
میدهد که دست آن کجای بران داری و در هلاک نفس خویش و این جماعت کربا که ادعای توحیدی  
ای سپاه عراق چون بن عبدالله بن عامر شنیدند و در هلاک و هراس و بختی ایشان استیلا یافت و دست  
انگاه داد با شمشیر و تمام عالم را بعت بنده بیدان دانستند و در عامر متعاقب بر رسیدند و در  
شهر قیام نمود و چون امام حسن علیه السلام و صفی اصحاب خویش مشاهده نمود عبدالله بن  
عامر بقیام فرستاد که من ترک خلافت گشتم و من را از اختیار و کف کفایت معاویه بن معاویه را  
بجند شرط او حقیقت و دینی میگوید که اوله آنکه او معاویه را که از اهل عراق و شیعه حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام داشته باشد نکند و اسیر و در آن روزی در میان بوده همچک با سواخته نکند  
و در آن احوال که بدین جانب مسخر داشته مبلغ و در آن روز سال بسال با این طرف و آن  
و در خطا و اصلاحات بی هاشم را با اهل و بیعت خویش ترجیح و تفصیل دهد و بعضی از خوارج  
مذکر است که شرایط بن بود که پنج هزار دین از بیت المال کردند که فرمود و در امام حسن  
علیه السلام بناید تا فتای دیون کند و خراج را و در آن روز و فادس هر ساله بدین طرف مستدا















هلاک بر ملک نشینان کرده است و نقد جیات بقایان را و اح سیزده عید الله که کتابا الله و انالی بر حق  
و چون داشت که عمر را و انان سخن اظهار شجاعت بود گفت ای معاویه حق که بخت تو مقدس  
بر است حسن هم بسند و سخن اهد شد و در دعا را تاق است بر مسند کامرانی باقی بخواهی  
و اما اهل بیت محمد بر عصمتی که آن بن عظیم تر بوده و کتار شده از خدای تعالی اما آن بن عظیم  
و روزی گادان سخن گفت و بر خواست معاویه که گفت من در عمر خود عاقلتر و حاضر جواب  
از آن عباس ندیدم و نقلست که حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب در آن بیعت با معاویه  
فرمود که حضرت معاویه را من و من پس از من یکست که در حق آن خود را با بر من شریک  
کرد و قاق و علقا است اما اگر در حق آن شریک او و غت بنحو و ندی که بر من آن طبعه را  
بود که بشود و جان و دودمان عبد مناف صلی الله علیه و آله اما بر حسن دلمه و با بر طغیان  
پس بر نایب مزه لایم دوست پیدا شد که در ایشان موضع سیاسی آنحضرت رسید  
آن دو نوع برانام آن حضرت در مسند و سید موعلی بر دایت جا بر آمده که رسول الله صلعم  
فرمود که هر که خواهد که عیاش اهل بهشت نظر کند بر حسن بن علی نظر کند این را بر کند  
و نایب که رسول الله صلعم در حق او و حسن بن علی بر دایت جا بر آمده که رسول الله صلی الله  
علیه و آله او را نداشت خود و در یکی و تابا نیت انان بر در که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
در شان امام حسن بن فرمود اللهم انی احبه و احب من یحبه یعنی ای خدای سزای بر سزای من  
او را دوست میدارم و هر که عبادت من و او را دوست میدارم و فضل او و مناقص حضرت  
امام حسن بن زیادده آن است که این او را قیام آید داشته باشد بر حق که صاحب بر هم  
سستمنی براد کرده است آنحضرت فرموده یلینان است اینست **بسم** اکو مری یا ابر حنی  
نشانید نظرون گفت حسن را سخن کبر که چون در عدل نیست سزای وصف و اخلاقی حسن  
سخن که بکند و هیچ آنحضرت هفتاد و نه بار باشد و سخن مرا که بعلی بر سزای سزایند  
بندش کی قیام از آن کی چون دماست ظاهر زبان ساز و صفا است قاصد و کبی را و حق  
نریب و نیست نظیر او ای خوبی حسین است در هیچ الا بر آمد که راست کرد مدت بیعت  
حضرت امام حسن بن علی و هفت سال و چند ماه بود **و در کتب امار حسین الشهد**  
**العمیر علی الصلی و آله** و کتبت او ابی عبد الله است و نقیض نهید بریت و لا دست حضرت در مدینه  
لشاق افتاده در روز شنبه چهارم شعبان سنه اربع من الهجرة و بر آنی پیشینه ششم  
سامه و گفته اند اهل احباب ششاه بود و هیچ فرزند غیر او و عیسی بن زکریا علیه السلام  
نموده اند و او آن سینه تا با اباها رسول الله صلعم شایسته داشت که در میان و لا در میان  
حسن و معاوی قاطعه بحسین پیاده روزی که یکه چون امام حسین بن مسعود شد حضرت

فاطمه بن عمر علیهما السلام را که در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر آن گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله  
دریده اسون مهابت آن رسید که فرموده که چه دیدی بعضی رسانیدم که دیدم که با آن آنجند  
بر کار من نهادند فرمود که نیت دیدی بدان که فاطمه علیها السلام بر آن از خود کار کرد باشد  
از امام حسین علیه ستود شد و در کار من آمده روزی او را برده بر کار رسول الله صلعم  
ناگاه دیدم که از شاک از چشم آنحضرت روان شد که بر پدر و مادر و خدای تو یا رسول الله  
که بر جیست فرمود که بر چرخ آمد مرا بر باد کرات فرود باشد که این بر دایکت و خاک سرخ  
از تنب و کد بعضی از روایت آمده که اجماع است عین کت که چون از تنب حضرت امام حسن  
یک سال مقتدی شد امام حسین علیه ستود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر آن فرمود که ای  
امام حسین مرا یا او را و داد رخ بر سفید چیده من دامنست بر دم و رسول الله صلعم در کوش  
راست و از آن و و در کوش مرا کت او را و در کوش جیب و یاقامت که تا کاه او را و در کوش  
نهادم که بکشتم فرائد ای و ای سبب که بر حق جیست با رسول الله صلعم که در حال بر سر یکی  
گشود این بر آن که نیت شده و منواری عارض شده که سبب که بر باشد فرمود که ای پیشه  
الفتیما غدر من بعدی لایا لحد شفاعتی بعد از آن که ای اما فاطمه از آن حال خبر ندی و در  
وقت که در سبب العهد بر لادست داغ غم بر دل او بنی رویا نیست از اسله رضی الله عنها که گفت  
شبی رسول الله صلعم از جمع من فرقه بود بعد از نایب و یو یا آن بر نشان و خال او  
در دست گرفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بر جفا نیست فرمود که اشبها بر موسی  
بروند از عراق که آنرا که بلا خواتند و مکان قتل حسین و اولاد و اهل بیت مرا بر نموند و من خوات  
ایشان بر جیدم و ایست در دست من نگاه دست بسیار است بکشف و کتبت این داستان و نگاه خان  
هرگاه که این بدلی بختی تا آن که در بدلی بحسین را کشته اند و بوجب فرموده آن آنحضرت باشد  
و چون در آن نظر کردم مانند خاک سرخ بود و قارون که سر آن سحر که سخته و چون تا امام  
حسین علیه عزیمت که فرموده روز شنبه در قارون نظر میکردم و در صبح و در محرم که  
حضرت امام حسین بن علی را قتل آمده بود در قارون نظر کردم آن خاک حال خود بود  
آنروز که نظر بر قارون افکندم دیدم که بدلی بخت تا آن که شعله ناله و زاری بر او درم و تا دشمنان  
اهل بیت نشینند و شهادت بکنند خاموشی شستم بعد از آن که مدت خبر آمد که امام حسین علیه  
با اهل بیت در آن روز بر شهادت یافتی کشته و نقلست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر آن روزی  
حسین را بر دامن راست خود نشاند و بر وی فرزند علیه خود را بر دامن چپ و دامن چپ  
خبر پیل م حاضر گشت و کت خدای تعالی این هر دو را برای تو جمع کنی اهد که در یکی از تو با این  
اکثر یکی را اختیار فرمای آنحضرت فرمود که اگر حسین وفات یابد هر جان من بسوزد و من











دور از حکومت عبداللہ و دیگران بستان بقیع تو حضرت امام حسین بعد فوج است

[illegible]

این کتاب در حدیث و قصص  
 و مکتوبات و غیره و در حدیث  
 و مکتوبات و غیره و در حدیث  
 و مکتوبات و غیره

۲۰

نظمی

الحمد

[illegible][illegible]











[illegible][illegible]



















[illegible][illegible]





























[illegible][illegible]











تاریخ

تاریخ

تفصیل



























[illegible][illegible]





[illegible][illegible]







[illegible][illegible]





















[illegible][illegible]





[illegible][illegible]

















[illegible][illegible]

















[illegible][illegible]

















[illegible][illegible]











[illegible][illegible]







[illegible][illegible]









[illegible][illegible]







[illegible][illegible]



[illegible][illegible]





















[illegible][illegible]











[illegible][illegible]





[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]











[illegible][illegible]



[illegible]

سلطان بطریق و رعیت باقر دار الحلائی قاضی می گشت و چون در مسخر خلافت سکونت پید  
شد به ملکات گویان زمانه عاقره استبول ششوی بود و شش معونی اندک مردم شد  
از سر طمع و رعیت باطن پست گردید و سر طمع اندک داد و عدل که بناچار پیشه اول کس  
در میان خلق خدای عز و جل نیست و این چنین خرق خوار از خدای عز و جل از بی رحمانی  
و بی عدالتی و بی درویشی و بی انصافیت و بی شرف و بی اخلاق و بی مصلحت عاید آن نادانان  
رای حق را حرام قرار گرفته شد و در آن زمان که در دهستان ایشان عایدی ناچار ایستاده  
کران تو صادر شده باطل کرده اند اکنون نیز در میان **سلطان** آن گرد و غبار است و این صفت  
بشاید به صورت سکونت پید رسید ایشان بیاد طبعه آن نادانان ایشان خواند و در وفات  
و شقایق و عساف و آب و آتش کندی و کندی و کندی و در متابعت است سلطان را که  
سختی داشته عایدی حاصل دید و در حرم و در مسکن باطل تمام علیه و از تمام  
وقت خلافت خود در مسافرت و در مردم و سوا السوا وقت بیک وقت میسر حاصل شد  
مردن ستم و باطل خلافت و بیک وقت سعادت ملاقات دست داد و در شایان و عساف  
عبدالله بن ابی اوفی که گویان کس و کارهای بی زلفی و کس و کارهای  
لذتبار تقویت بین ستم و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
علاهی و تبار و بی شکست که در میان بیغ و بیغ و بیغ و بیغ و بیغ و بیغ  
سلطه و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
گردید و عساف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کلیف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
الاف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
شاید و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
قادر آن کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
حیات و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
عبدالله بن ابی اوفی که گویان کس و کارهای بی زلفی و کس و کارهای  
لذتبار تقویت بین ستم و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
علاهی و تبار و بی شکست که در میان بیغ و بیغ و بیغ و بیغ و بیغ و بیغ  
سلطه و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
گردید و عساف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کلیف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
الاف و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
شاید و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان  
قادر آن کس و کارهای با عایدی با عایدی و در شایان و در شایان و در شایان و در شایان







[illegible][illegible]























[illegible][illegible]















[illegible][illegible]

























[illegible][illegible]



[illegible][illegible]























منه و من اجله انما هو الذي لا يملكه احد الا الله تعالى

[illegible]

الزيتون

[illegible]













































































[illegible][illegible]





الحمد لله

قلاص

22

[illegible]

























احوال م

فاصلہ

[illegible]







